

Aim at:

To target

هدف گیری کردن / تمرکز بر

Aim at:

Intend to

این چند صفحه نمونه ای است از کتاب الکترونیکی
فعل‌های عبارتی انگلیسی همراه با مثال و ترجمه فارسی
که برای اولین بار در دنیا به صورت ترجمه شده با مثال ارائه شده است
برای تهیه این مجموعه به سایت انگلیسی مثل آب خوردن مراجعه نمایید.
<http://www.abcxyz.ir>

Allow for

Include something in a plan or calculation

شامل شدن چیزی در یک عملیات/ برنامه یا برآورد
You should ALLOW FOR delays when planning a journey
هنگام برنامه ریزی برای یک سفر، باید تاخیر ها را نیز در نظر بگیرید

Allow of:

Make possible, permit

ممکن ساختن اجازه دادن
The rules don't ALLOW OF any exceptions
قوانین اجازه ی هیچ استثنایی را نمیدهند/ شامل هیچ استثنایی نمی شوند

Angle for:

Try to get something indirectly, by hinting or suggesting

سعی در به دست آوردن غیرمستقیم چیزی، توسط اشاره کردن یا پیشنهاد دادن
He's been ANGLING FOR an invitation, but I don't want him to come
او برای آمدن به یک دعوت/ مهمانی پیشنهاد شده است اما من نمیخواهم این اتفاق بیفتد

Answer back:

To reply rudely to someone in authority

گستاخانه و حق به جانب جواب کسی را دادن
Her mother was shocked when she started ANSWERING her BACK and refusing to help
مادرش تعجب کرده بود وقتی او شروع به حاضر جوابی بودن کرد و نمیخواست به او کمک کند

Answer for:

Be held responsible for a problem

مسئولیت مشکلی را بر عهده داشتن
The government should be made to ANSWER FOR their failure to sort out the problem
دولت باید به هدف سردرآوردن از مشکل، برای شکست خود پاسخگو باشد

Answer for:

Speak on behalf of someone or from knowing them

صحبت از طرف کسی یا به دلیل شناختی که از آنها داریم
I can ANSWER FOR my partner because I know her position on this issue
چون موقعیت همسرم / شریکم را در این موضوع میدانم، میتوانم از جانب او صحبت کنم

Argue down:**Beat someone in a debate, discussion or argument**

ضربه زدن به کسی در یک مناظره/ بحث یا دعوا

The teacher tried to ARGUE the girl DOWN, but she couldn't

معلم سعی کرد دختر را سرجایش بنشانند اما نتوانست

Argue down:**Persuade someone to drop the price of something they're selling**

متقاعد کردن کسی برای کاهش قیمت چیزی که در حال فروش آن است

She ARGUED him DOWN ten percent

او توانست ۱۰ درصد تخفیف بگیرد

Argue down:**Try to persuade people not to accept a proposition, motion, etc**

سعی به متقاعد کردن افراد برای نپذیرفتن پیشنهاد یا حرکت/ جنبشی

They tried to ARGUE DOWN the proposal

انها سعی کردند تا پیشنهاد را رد کنند

Argue out:**Argue about a problem to find a solution**

بحث درباره ی مشکلی برای یافتن یک راه حل

If we can't ARGUE our differences OUT, we'll have to take them to court

اگر نتوانیم اختلافاتمان را حل کنیم مجبوریم به دادگاه برویم

Ask about:**Ask how someone is doing, especially professionally and in terms of health**

پرسیدن راجع به حال کسی مخصوصا به طور تخصصی و مربوط به سلامت شخص

He ASKED ABOUT my father

او راجع به حال پدرم پرسید

Ask after:**Enquire about someone's health, how life is going**

جویا شدن حال کسی

Jenny rang earlier and ASKED AFTER you, so I told her you were fine

جنی زنگ زد و حال تو را پرسید و به او گفتم که حالت خوب است

Ask around:**Ask a number of people for information of help**

تقاضای کمک از افراد

I have no idea, but I'll ASK AROUND at work and see if anyone can help

نظری ندارم اما از همکارانم پرس و جو میکنم که کسی میتواند کمک کند یا خیر

Ask around:**Invite someone**

دعوت کردن کسی

We ASKED them AROUND for dinner

انها را برای شام دعوت کردیم

Ask for:**To provoke a negative reaction**

برانگیختن عکس العملی منفی
You're ASKING FOR trouble
دنبال دردسر میگردی

Ask for:**Request to have or be given**

تقاضای داشتن چیزی
I ASKED FOR the menu
درخواست منو کردم

Ask in:**To invite somebody into your house**

دعوت کردن کسی به داخل خانه تان
'Jon's at the door' 'ASK him IN'
"جان دم دره" "بگو بیاد تو"

Ask out:**To invite someone for a date**

تقاضا برای رابطه داشتن باکسی
He wanted to ASK her OUT but was too shy
خواست از او برای داشتن رابطه تقاضا کند اما خیلی خجالت زده بود

Ask over:**Invite**

دعوت کردن
They have ASKED us OVER for drinks on Friday
مارا به صرف نوشیدنی در روز جمعه دعوت کرده اند

Ask round:**Invite someone**

دعوت کردن کسی
We ASKED John ROUND for diner
جان را برای شام دعوت کردیم

Auction off:**Sell something in an auction**

فروختن چیزی در مزایده
They AUCTIONED OFF their property as they were heavily in debt
از آنجا که خیلی بدهکار بودند، تمام دارایی شان را در مزایده فروختند

Back away:**Retreat or go backwards**

عقب نشینی یا بازگشت به عقب

The crowd BACKED AWAY when the man pulled a knife
 وقتیکه مرد چاقویش را بیرون کشید، جمعیت عقب نشینی کردند

Back down:**Retract or withdraw your position or proposal in an argument**

عقب کشیدن یا صرف نظر کردن از موقعیت یا پیشنهاد خود در یک مناظره

She refused to BACK DOWN and was fired
 او از تغییر موضع خود سر باز زد و اخراج شد

Back into:**Enter a parking area in reverse gear**

با دنده عقب پارک کردن

He prefers to BACK his car INTO the garage
 او ترجیح می دهد با دنده عقب ماشینش را به درون گاراژ ببرد

Back off:**Retreat**

عقب نشینی کردن

The police told the protesters to BACK OFF
 پلیس از معترضان خواست عقب نشینی کنند

Back out:**Fail to keep an arrangement or promise**

موفق نشدن در حفظ یک قرار یا قول

He BACKED OUT two days before the holiday so we gave the ticket to his sister
 او دو روز قبل از تعطیلات زیر قرارش زد به همین خاطر بلیط را به خواهرش دادیم

Back out of:**Fail to keep an agreement, arrangement**

موفق نشدن در حفظ یک قرارداد یا قرار

She BACKED OUT OF the agreement at the last minute
 او در لحظه ی اخر زیر قرار داد زد / منکر قرار داد شد

Back out of:**Exit a parking area in reverse gear**

با دنده عقب از پارکینگ بیرون آمدن

She BACKED the Rolls OUT OF its parking space آورد او ماشین رولز را با دنده ی عقب از پارکینگ بیرون آورد

Back up:**Make a copy of computer data**

تهیه ی یک کپی از داده های کامپیوتر

You should always BACK UP important files and documents so that you won't lose all your work if something goes wrong with the hardware

شما می بایستی یک کپی از فایل ها و اطلاعات مهم کامپیوتر داشته باشید تا زمانی که مشکلی برای سخت افزار آن پیش می آید، زحماتان هدر نرود

Back up:
Support

حمایت کردن

The rest of the staff BACKED her UP when she complained about working conditions
وقتی که او از شرایط کاری شکایت میکرد، باقی کارکنان از او حمایت کردند

Back up:**Drive a vehicle backwards**

وسیله نقلیه ای را به سمت عقب راندن

Tom BACKED UP without looking and ran over his laptop
تام بدون اینکه به عقب نگاه کند آمد و لب تابش را زیر گرفت

Bag out:**Criticize**

انتقاد کردن

Don't BAG OUT Australian English
هرگز از استرالیایی انگلیسی ها انتقاد نکن

Bail out:**Save, rescue**

ذخیره کردن، نجات دادن

The government had to BAIL OUT the airline because it was losing so much money
دولت به این دلیل که شرکت هواپیمایی در حال از دست دادن مقدار زیادی پول بود، مجبور به آنها کمک کند

Bail out:**Remove water from something that is flooded**

از بین بردن آب از چیزی که دچار آب گرفتگی شده است

The boat was leaking so they had to BAIL it OUT
قایق در حال غرق شدن بود، بنابراین آنها مجبور بودند آب را از داخل آن خارج کنند / آن را از داخل آب خارج کنند

Bail out:**Jump out of a plane because it is going to crash**

بیرون پریدن از هواپیما به این دلیل که در حال سقوط است

The pilot BAILED OUT when he saw that the engines had failed
خلبان وقتی دید موتورها خوب کار نمیکنند، از هواپیما بیرون پرید

Bail out of:**Pay a bond to release someone from jail**

پرداخت یک ضمانت برای آزاد کردن کسی از زندان

I must BAIL my drunken brother OUT OF jail
باید برادر مست خودم را از زندان بیرون بیاورم

Bail out on:**Stop supporting someone when they are in trouble**

دست از حمایت کسی برداشتن زمانی که مشکلی دارد

Everybody BAILED OUT ON him when the scandal broke
زمانیکه رسوایی افشا شد، همه دست از حمایت او برداشتند

Bail up:**Talk to someone and delay them**

صحبت کردن با کسی و به تاخیر انداختن او

I was late because he BAILED me UP on the phone and wouldn't shut up
چونکه او پشت تلفن با من حرف زد و ساکت نمیشد، دیرم شد

Bail up:**Rob someone at gunpoint**

به زور اسلحه از کسی دزدی کردن

He was BAILED UP by a couple of muggers as he came out of the bank
به محض اینکه از بانک بیرون آمد، توسط یک جفت سارق به زور اسلحه از او سرقت شد

Ball up:**Confuse or make things complicated**

گیج کردن یا پیچیده کردن موضوعی

The new project has BALLED me UP- I have no idea what to do
پروژه جدید مرا گیج کرده است- هیچ نظری ندارم چه کاری باید بکنم

Ball up:**Roll or form into a round shape**

پیچیدن یا شکل گرفتن به حالت مدور

He BALLED UP his napkin when he had finished eating
وقتیکه غذا خوردنش تمام شد، دستمال سفره اش را به حالت گرد گذاشت

Balls up:**Spoil, ruin**

از بین بردن، خراب کردن

He BALLSED the presentation UP
او نمایش را خراب کرد

Bang about:**Move in a place making a lot of noise**

رفتن به جایی و سروصدا کردن

He's BANGING ABOUT in the kitchen
او در حال سروصدا کردن در آشپزخانه است

Bang around:**Move in a place making a lot of noise**

رفتن به جایی و سروصدا کردن

I can hear him BANGING ABOUT upstairs
می توانم سروصدای او را در بالای پله ها بشنوم

Bang on:**Talk at great length**

طولانی مدت صحبت کردن

He BANGED ON for half an hour but no one was listening
او نیم ساعت صحبت کرد اما کسی به او گوش نمیکرد